

سماح جان

تیسین و تحلیل
داستان‌های مثنوی

دکتر جلیل مسعودی فرد



مؤسسه انتشارات نگاه

سماع جان

- سرشناسه : مسعودی فرد، جلیل، ۱۳۴۱ -
- عنوان و نام پدیدآور : سماع جان: تبیین و تحلیل داستان‌های مثنوی / جلیل مسعودی فرد
- مشخصات نشر : تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۹.
- مشخصات ظاهری : ۲۸۸ ص.
- شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۷-۱۸۲-۲
- فهرست نویسی : فیپا
- موضوع : مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.
- موضوع : مثنوی معنوی - اقتباس‌ها - نقد و تفسیر
- موضوع : داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
- رده‌بندی کنگره : PIR۸۳۶۱
- رده‌بندی دیویی : ۸۴۳/۶۲
- شماره کتابشناسی ملی : ۸۴۱۱۸۴۰

سماع جان

تبیین و تحلیل داستان‌های مثنوی

دکتر جلیل مسعودی فرد

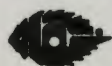


مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس: ۱۳۵۲

سماع جان
تبیین و تحلیل داستان‌های مثنوی
جلیل مسعودی فرد

ویراستار: جواد رسولی
نمونه خوان: یاسمین بناخیری
چاپ اول: مهرماه ۱۴۰۰ - شمارگان: ۵۰۰ نسخه
لیتوگرافی: اطلس چاپ چاپ: مهارت نو
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۷-۱۸۲-۲



مؤسسه انتشارات نگاه

حق چاپ محفوظ است.

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری
بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۱۲ - ۶۶۹۷۵۷۱۱، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷
فروشگاه: خیابان کریمخان، بین ایرانشهر و ماهشهر، پلاک ۱۴۰
تماس: ۸۸۴۹۰۱۳۸ - ۸۸۴۹۰۱۹۵

negahpub1@gmail.com

● www.negahpub.com ■ negahpub ● newsnegahpub

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۷
مقدمه.....	۱۹
اهمیت مولانا و مثنوی او.....	۲۱
اهمیت قصه و داستان در مثنوی.....	۲۴
درباره کتاب حاضر.....	۲۷
دفتر اول.....	۳۱
۱- داستان انسان.....	۳۱
۲- داستان مولانا.....	۳۴
۳- داستان شمس.....	۳۶
۴- داستان حسام‌الدین چلبی.....	۴۲
۵- داستان مرد بقال و طوطی.....	۴۶
۶- داستان پادشاه متعصب جهود و کشتن نصرانیان.....	۴۹
۱-۶ خواب و بیداری عارفان.....	۵۶
۲-۶ صیاد و سایه.....	۵۷
۳-۶ احوالی و دویینی.....	۵۷
۷- پادشاه دیگر یهودی.....	۵۸
۸- شیر و نخچیران.....	۶۰
۸-۱ عزرائیل و سلیمان.....	۷۰

- ۲۸- هدهد و سلیمان ۷۱
- ۳۸- حضرت آدم و قضاى الهی ۷۳
- ۹- رسول روم و غَمَر ۷۴
- ۱۰- طوطی و بازرگان ۷۶
- ۱۱- پیر چنگی ۸۱
- ۱۱- ۱- نبات و چوب آن ۸۶
- ۱۱- ۲- سرمای بهاری و پاییزی ۸۶
- ۱۲- خلیفه‌ای که از حاتم طایی بخشنده‌تر بود ۸۷
- ۱۲- ۱- زشت و زیبا دیدن جهان ۹۶
- ۱۲- ۲- جدال ظاهری موسی و فرعون ۹۷
- ۱۲- ۳- نحوی و کشتیان ۹۸
- ۱۳- کبودی‌زدن قزوینی ۹۹
- ۱۴- به شکار رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر ۱۰۰
- ۱۴- ۱- باری که به درِ خانهٔ معشوق رفت ۱۰۲
- ۱۴- ۲- آمدن مهمان به نزد یوسف ۱۰۳
- ۱۵- مرتد شدن کاتب وحی ۱۰۴
- ۱۶- تکیه کردن هاروت و ماروت بر عصمت خودشان ۱۰۵
- ۱۷- به عیادت رفتن کر ۱۰۶
- ۱۸- جدال رومیان و چینیان در نقاشی کردن ۱۰۸
- ۱۹- پیامبر و زید ۱۰۹
- ۱۹- ۱- متهم کردن لقمان ۱۱۱
- ۱۹- ۲- آتش افتادن به شهر در عهد غَمَر ۱۱۲
- ۲۰- اخلاص عمل حضرت علی ۱۱۲
- دFTER دوم ۱۱۵
- ۲۱- هلال پنداشتن خیال ۱۱۵
- ۲۱- ۱- دزدیدن مار از مارگیر ۱۱۶
- ۲۱- ۲- اصرار بر آموختن اسم اعظم ۱۱۷

۲۲- صوفی و خادم خانقاه.....	۱۱۸
۲۲-۱- باز شاهی در خانه پیرزن.....	۱۲۲
۲۳- شیخ خضرویه و طلبکاران.....	۱۲۳
۲۳-۱- زاهد گریان.....	۱۲۵
۲۴- نوازش کردن شیر به جای گاو.....	۱۲۶
۲۵- داستان خر برفت و خر برفت.....	۱۲۷
۲۶- طبل رسوایی بینوا.....	۱۲۹
۲۶-۱- در اگر نتوان نشست.....	۱۳۲
۲۶-۲- شخصی که مادرش را کشت.....	۱۳۳
۲۷- امتحان کردن دو غلام پادشاه.....	۱۳۳
۲۷-۱- باز سلطان در ویرانه جفدان.....	۱۳۷
۲۸- کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب.....	۱۳۸
۲۹- پیرمرد خاربن نشان.....	۱۳۹
۳۰- دیوانگی ذوالنون مصری.....	۱۴۱
۳۱- زیرکی لقمان در وقت غلامی.....	۱۴۲
۳۱-۱- پادشاهی که بنده بنده خود است.....	۱۴۴
۳۲- فیلسوف و انکار آیه قرآن.....	۱۴۵
۳۳- موسی و شبان.....	۱۴۶
۳۴- مار در دهان مرد خفته.....	۱۴۸
۳۵- دوستی خاله خرسه.....	۱۵۰
۳۵-۱- خیال اندیشی گوساله پرستان.....	۱۵۲
۳۵-۲- صحابی نابینای پیامبر.....	۱۵۳
۳۵-۳- جنسیت و تجانس میان افراد.....	۱۵۴
۳۶- پیامبر و عیادت صحابی بیمار.....	۱۵۴
۳۷- به دزدی رفتن صوفی و فقیه و سید.....	۱۵۷
۳۸- بایزید و صوفی محتاج.....	۱۵۹
۳۹- عاقل مجنون نما.....	۱۶۰
۳۹-۱- محتسب و مست.....	۱۶۲
۴۰- ابلیس و معاویه.....	۱۶۳

- ۴۰ - ۱ - سختی کار قضاوت ۱۶۶
- ۴۰ - ۲ - دزد و نشانه‌های دزد ۱۶۷
- ۴۱ - منافقان و ساختن مسجد ضرار ۱۶۸
- ۴۱ - ۱ - شتر گم کرده ۱۷۰
- ۴۲ - چهار هندو که عیب دیگری را می‌دیدند ۱۷۱
- ۴۲ - ۱ - حمله غزان به روستایی ۱۷۲
- ۴۳ - شکایت پیرمردی از بیمارهای خویش ۱۷۳
- ۴۴ - جوحی و کودک پدر ازدست‌داده ۱۷۳
- ۴۵ - تیرانداز تنومند و ترسو ۱۷۴
- ۴۶ - اعرابی و فیلسوف ۱۷۵
- ۴۷ - کرامات ابراهیم ادهم ۱۷۷
- ۴۸ - طعن‌زدن بر شیخ طریقت ۱۷۸
- ۴۹ - شعیب و شخص گستاخ ۱۸۰
- ۵۰ - موش و شتر ۱۸۱
- ۵۱ - درویش و اتهام دزدی ۱۸۲
- ۵۲ - صوفی زشت‌رفتار ۱۸۳
- ۵۳ - درخت جاودانگی ۱۸۴
- ۵۴ - نزاع چهار کس برای خریدن انگور ۱۸۵
- ۵۵ - پیامبر و انصار ۱۸۶
- ۵۶ - بچه مرغابی و مرغ خانگی ۱۸۷

- دفتر سوم ۱۸۹
- ۵۷ - خورندگان گوشت بچه‌فیل ۱۸۹
- ۵۸ - لکنت زبان بلال حبشی ۱۹۱
- ۵۸ - ۱ - دعاکردن با دهانی پاک ۱۹۲
- ۵۸ - ۲ - خضر و ذکر الله ۱۹۳
- ۵۹ - شهری و روستایی ۱۹۴
- ۵۹ - ۱ - طغیان اهل سبا ۲۰۰

۵۹-۲- ناسپاسی قوم عیسی.....	۲۰۱
۶۰- شغال و ادعای طاووسی.....	۲۰۲
۶۰-۱- مرد لافی و چرب کردن سبیل.....	۲۰۳
۶۱- خواب دیدن فرعون.....	۲۰۴
۶۲- مارگیر و ازدهای مرده.....	۲۰۸
۶۳- جدال موسی و فرعون.....	۲۱۰
۶۳- ۱- فیل در خانه تاریک.....	۲۱۲
۶۳- ۲- اولویت دادن به کارهای اصلی.....	۲۱۳
۶۴- خواندن نامه عاشقانه در حضور معشوق.....	۲۱۴
۶۵- دعای خاص یکی از پیروان حضرت داوود.....	۲۱۵
۶۶- بیمار شدن معلم به تلقین شاگردان.....	۲۱۹
۶۷- ابوالخیر اقطع زنبیل باف.....	۲۲۲
۶۷- ۱- شکایت استر پیش شتر.....	۲۲۴
۶۷- ۲- زنده شدن خر غزیر.....	۲۲۵
۶۸- شیخ و مرگ فرزندانش.....	۲۲۵
۶۹- دققی و کرامات او.....	۲۲۶
۷۰- گریختن عیسی از احمقان.....	۲۳۱
۷۱- رسالت خرگوش در نزد پیلان.....	۲۳۲
۷۱- ۱- ساز زدن در نیمه شب.....	۲۳۳
۷۲- پرندۀ حریص و پرندۀ دوراندیش.....	۲۳۴
۷۳- عشق صوفی بر سفرۀ تهی.....	۲۳۵
۷۴- امیر و غلام عابد.....	۲۳۶
۷۵- پیامبر و کاروان تشنه.....	۲۳۷
۷۶- اصرار جوانی بر یادگرفتن زبان حیوانات.....	۲۳۹
۷۶- ۱- جنگیدن حمزه بدون زره.....	۲۴۲
۷۶- ۲- شادی بلال به وقت وفات.....	۲۴۳
۷۷- وکیل صدر جهان.....	۲۴۴
۷۸- مسجد مهمان کُش.....	۲۴۹
۷۸- ۱- رمیدن کره اسب در هنگام آب خوردن.....	۲۵۱

۷۸- ۲- تبسم کردن پیامبر به اسیران ۲۵۲

دفتر چهارم ۲۵۵

۷۹- عاشق هجران کشیده ۲۵۵

۷۹- ۱- دعای واعظ در حق ظالمان ۲۵۸

۷۹- ۲- سخت‌ترین چیز در دنیا ۲۵۹

۷۹- ۳- همانندی دنیا و حمام ۲۶۰

۷۹- ۴- رفتن دباغ به بازار عطاران ۲۶۱

۷۹- ۵- مجادلهٔ جهود با علی^(ع) دربارهٔ امتحان الهی ۲۶۲

۸۰- ساختن مسجدالاقصی ۲۶۳

۸۱- آغاز خلافت عثمان و خطبهٔ سکوت او ۲۶۴

۸۱- ۱- هدیه فرستادن بلقیس سوی سلیمان ۲۶۵

۸۱- ۲- کرامات شیخ عبدالله مغربی ۲۶۶

۸۲- عطار و مشتری گل‌خوار ۲۶۶

۸۲- ۱- کرامات مشایخ و اولیای مستور ۲۶۷

۸۳- پادشاهی ابراهیم ادهم و علت ترک تخت سلطنت ۲۶۸

۸۳- ۱- مرد تشنه و آب و درخت گردو ۲۶۹

۸۴- یاری خواستن حلیمه از بتان ۲۷۰

۸۵- شاعر مداح و صلهٔ پادشاه ۲۷۲

۸۶- مراقبهٔ صوفی در گلستان ۲۷۵

۸۷- غلام نادان و نسبت دادن خطای خویش به دیگران ۲۷۶

۸۷- ۱- سه نوع انسان ۲۷۹

۸۷- ۲- نزاع مجنون با ناقه ۲۸۱

۸۷- ۳- فقیهی با دستاری بزرگ و بی‌ارزش ۲۸۲

۸۷- ۴- بوئستلم کذاب ۲۸۳

۸۷- ۵- مداح لاف‌زن ۲۸۴

۸۷- ۶- کژ وزیدن باد بر سلیمان به سبب لغزش او ۲۸۵

۸۸- مژده دادن ابویزید از زادن ابوالحسن خرقانی ۲۸۶

۲۸۸	۸۹- پیامبر و امیری جوان هُذیلی
۲۹۰	۸۹- ۱- بایزید و گفتن "سبحانی ما اعظم شأنی"
۲۹۲	۹۰- آبگیر و صیادان و سه ماهی
۲۹۴	۹۰- ۱- کار درست در جای نامناسب
۲۹۵	۹۰- ۲- پندهای پرندۀ گرفتار
۲۹۶	۹۱- جدال عقل موسی با وُهم فرعون
۲۹۹	۹۲- پنددادن موسی به فرعون
۳۰۳	۹۲- ۱- باز پادشاه و پیرزن
۳۰۴	۹۲- ۲- همجنسی کودکان با یکدیگر
۳۰۵	۹۳- منازعت امیران عرب با پیامبر
۳۰۶	۹۳- ۱- اهداف متعالی خلقت
۳۰۷	۹۴- خشم گرفتن پادشاه بر ندیم
۳۰۸	۹۵- علت حیات و ممات موجودات
۳۱۰	۹۶- شاهزادهٔ اسیر جادوگر
۳۱۳	۹۶- ۱- شادمانی زاهد در سال قحطی
۳۱۵	۹۷- فرزندان غزیر
۳۱۶	۹۸- لابه کردن قبطیان در نزد سبطیان برای کسب آب
۳۱۸	۹۹- معجزات موسی و سرکشی فرعون
۳۲۰	۹۹- ۱- ذوالقرنین و کوه قاف
۳۲۱	۹۹- ۲- مراتب مورچگان
۳۲۲	۱۰۰- تجلی عظمت جبرئیل بر پیامبر
۳۲۵	دفتر پنجم
۳۲۵	۱۰۱- هزل او تعلیم است
۳۲۶	۱۰۲- پیامبر و لطف او در حق مهمان
۳۳۰	۱۰۲- ۱- شاهد آوردن به درگاه الهی
۳۳۱	۱۰۲- ۲- برخورداری از طعام لوح محفوظ
۳۳۲	۱۰۲- ۳- طاووس: نماد خُب جاه و شهرت طلبی

- ۱۰۲-۴- باژگونه بودن کارهای جهان..... ۳۳۳
- ۱۰۳- اعرابی و سگش..... ۳۳۴
- ۱۰۴- حکیم و طاووس پرنده..... ۳۳۵
- ۱۰۴-۱- ترک رهبانیت و گوشه نشینی..... ۳۳۸
- ۱۰۴-۲- صید صیاد..... ۳۳۹
- ۱۰۴-۳- آرزوهای طولانی زاغ..... ۳۳۹
- ۱۰۵- مجبوس شدن آهو در آخور خران..... ۳۴۰
- ۱۰۵-۱- سلطان محمد خوارزمشاه و تصرف شهر سبزوار..... ۳۴۱
- ۱۰۵-۲- خروس شهوت ران..... ۳۴۳
- ۱۰۵-۳- وفاداری و پایداری اعمال انسان..... ۳۴۴
- ۱۰۶- مدعی پیامبری..... ۳۴۵
- ۱۰۷- معشوق و عاشق هجران کشیده..... ۳۴۷
- ۱۰۷-۱- حکم گریه کردن در نماز..... ۳۴۸
- ۱۰۷-۲- گریه مقلدانه..... ۳۴۸
- ۱۰۷-۳- طوطی مقلد..... ۳۵۰
- ۱۰۷-۳- حسادت اهل ضرّوان..... ۳۵۱
- ۱۰۸- خلقت آدم..... ۳۵۱
- ۱۰۸-۱- اهمیت گریه و زاری در درگاه خدا..... ۳۵۴
- ۱۰۸-۲- پرهیز از طعام دنیوی..... ۳۵۵
- ۱۰۹- چارق و پوستین ایاز..... ۳۵۶
- ۱۰۹-۱- بث الشکّوای مولانا..... ۳۶۰
- ۱۰۹-۲- عشق لیلی و مجنون..... ۳۶۱
- ۱۰۹-۳- زیبایی لیلی..... ۳۶۲
- ۱۰۹-۴- ایمان بایزید..... ۳۶۳
- ۱۰۹-۵- مؤذن بدآواز..... ۳۶۴
- ۱۱۰- شیر و روباه مکار و خر نادان..... ۳۶۴
- ۱۱۰-۱- خر سقا..... ۳۷۰
- ۱۱۰-۲- زاهد و آزمایش توکل..... ۳۷۱
- ۱۱۰-۳- لوطی و مخنث..... ۳۷۲

۳۷۳	۱۱۰-۴- خرگیری
۳۷۴	۱۱۰-۵- در فضیلت گرسنگی
۳۷۵	۱۱۰-۶- گاو پُرخوار
۳۷۵	۱۱۱- شیخ محمد سررزی غزنوی
۳۷۸	۱۱۲- راهب جوپای آدم
۳۷۹	۱۱۳- مجادلۀ مسلمان و زرتشتی
۳۸۴	۱۱۳-۱- دزد و باغبان
۳۸۵	۱۱۳-۲- درویش و غلامان عمیه خراسان
۳۸۶	۱۱۴- امیری می‌گسار و زاهد تندخو
۳۹۰	۱۱۴-۱- ضیاء‌دلّی بلندقامت و شیخ‌اسلام کوتاه‌قامت
۳۹۰	۱۱۴-۲- پادشاه و دلّکِ شطرنج‌باز
۳۹۱	۱۱۴-۳- بی‌تابی پیامبر در فراق یار
۳۹۱	۱۱۵- صوفی مدعی و ضعیف
۳۹۳	۱۱۶- مجاهدِ راه خدا
۳۹۵	۱۱۶-۱- مجاهدِ صادق
۳۹۶	۱۱۷- سلطان محمود و فرمان‌پذیری ایاز

۴۰۱	دفتر ششم
۴۰۱	۱۱۸- مثنوی و نقدِ جان
۴۰۴	۱۱۸-۱- سر و دُم پرنده
۴۰۵	۱۱۹- دزد و خاموش کردن شعله آتش
۴۰۵	۱۲۰- محمود و ایاز و اعتراض امیران دیگر
۴۰۷	۱۲۱- صیاد و دام‌نهادن برای پرنده
۴۱۰	۱۲۱-۱- دزد و قوچ
۴۱۱	۱۲۲-۲- خاموشی نگهبان و غارت‌گری دزدان
۴۱۲	۱۲۳-۳- عاشق غافل
۴۱۳	۱۲۴- مطرب طلبیدن امیر تُرک

- ۱۲۴- ۱- نابینا و عایشه ۴۱۵
- ۱۲۵- شاعر و شیعیان شهر حلب ۴۱۶
- ۱۲۵- ۱- سحوری زدن برای رضای حق ۴۱۷
- ۱۲۶- آخَد آخَد گفتن بلال ۴۱۸
- ۱۲۷- هلال بنده مخلص خدا ۴۲۱
- ۱۲۷- ۱- مهمان واپس گرا ۴۲۳
- ۱۲۷- ۲- اسب اشهب ۴۲۳
- ۱۲۷- ۳- کاروانی در راه ۴۲۴
- ۱۲۷- ۴- مناره و پرنده ۴۲۴
- ۱۲۸- آرایش کردن پیرزن زشت ۴۲۵
- ۱۲۸- ۱- درویش و خواجه گیلانی ۴۲۶
- ۱۲۸- ۲- درویش و شنیدن پاسخ‌های منفی ۴۲۷
- ۱۲۹- بیمار و صوفی و قاضی ۴۲۸
- ۱۲۹- ۱- صبر در رنج آسان‌تر از صبر در فراق ۴۳۲
- ۱۲۹- ۲- عارف و کشیش ۴۳۳
- ۱۳۰- سلطان محمود و غلام هندو ۴۳۳
- ۱۳۱- ترک و خیاط ۴۳۵
- ۱۳۲- مفلس و یافتن گنج‌نامه ۴۳۷
- ۱۳۳- صبر ابوالحسن خرقانی بر جفای همسرش ۴۴۱
- ۱۳۴- مسلمان و ترسا و جهود ۴۴۳
- ۱۳۴- ۱- شتر و گاو و قوچ ۴۴۵
- ۱۳۴- ۲- پادشاه نمازگزار خشن ۴۴۶
- ۱۳۵- امیر ترمذ و دلچک ۴۴۶
- ۱۳۶- دوستی موش و قورباغه ۴۴۹
- ۱۳۶- ۱- صوفی ابن‌الوقت ۴۵۲
- ۱۳۶- ۲- اهمیت تجانس در دوستی ۴۵۲
- ۱۳۷- سلطان محمود و دزدان ۴۵۳
- ۱۳۷- ۱- گاو آبی و گوهر شب‌چراغ ۴۵۶
- ۱۳۸- درویش وام‌دار و محتسب تبریز ۴۵۷

۱۳۸- ۱- حمله جعفر طیار به قلعه‌ای	۴۶۱
۱۳۸- ۲- عُمَر و دویینی مردم کاشان	۴۶۱
۱۳۹- خوارزمشاه و اسب یکی از امیرانش	۴۶۲
۱۳۹- ۱- یاری خواستن یوسف از غیر حق	۴۶۴
۱۴۰- صدر جهان و بخشش عام او به خاموشان	۴۶۵
۱۴۱- امرؤالقیس و ترک سلطنت	۴۶۶
۱۴۲- گنج‌طلب بغدادی	۴۶۷
۱۴۳- تفسیر حدیث غدیر خم	۴۶۹
۱۴۴- عزرائیل و دل‌رحمی او	۴۷۰
۱۴۵- وصیت به فرزند تنبل	۴۷۱
۱۴۶- مادر و فرزند شجاع	۴۷۲
۱۴۷- دژ هوش‌ریا یا قلعه ذات‌الصور	۴۷۲
خاتمه	۴۸۳
منابع	۴۸۷

پیشگفتار

گنجینه عرفان ایرانی اسلامی، میراثی بی نظیر از فرهنگ و اندیشه و تجربه زیسته ایرانیان سده‌های گذشته است. گهرهای این میراث برجسته بیشتر در قالب شعر فارسی عرضه شده است. در میان این گهرهای باارزش، مثنوی درخشش خاصی دارد.

مولانا با بهره‌مندی از میراث عرفانی مکتوب چهار قرن قبل از خویش که خود حاصل تجربه زیسته انسان‌های معنوی قرون گذشته است، اثری آفریده که به قرون بعدی نورافشانی می‌کند. او حماسه انسانی و معنوی بی‌همتایی خلق کرده است که می‌تواند به بخش عمده‌ای از نیازهای معنوی و روحانی انسان امروز نیز پاسخ‌های درخوری ارائه کند.

سماع جان؛ تبیین و تحلیل داستان‌های مثنوی کتابی است برای خوانندگانی که علاقه‌مند به فرهنگ گران‌سنگ عرفان ایرانی‌اند اما چندان با دنیای شعر و شاعری آشنا نیستند و به ظرافت‌های آن آشنایی ندارند و مایل‌اند که گهرهای سخن را روشن و بی‌ابهام و به نثر امروزی دریابند و از راز گهرهای معرفتی و اخلاقی و معنوی آن بی‌پرده آرایه‌های ادبی بهره‌مند شوند.

مولانا راوی داستان‌های دیگران است؛ روایت داستان‌های عاشقانه دیگران به سخن مولانا شور خاصی بخشیده و طراوتی ویژه خلق کرده است. مولانا آن داستان‌ها را در قالبی نو و اندیشه‌ای تازه بازآفرینی کرده است. داستان مثنوی داستان نو شدن همواره انسان است و نماندن و حرکت دائمی و پیوسته، و در مسیر کمال گام برداشتن است.

مولانا هم به ظاهر و قالب داستان توجه دارد و هم به محتوا و باطن آن اهمیت می‌دهد. او اندیشه‌های بی‌نظیر و معارف معنوی خویش را در قالب داستان‌ها ریخته و به خواننده عرضه داشته است. پس شناخت قصه و داستان مثنوی، مقدمه شناخت اندیشه‌های او و کلید بازگشایی راز و رمزهای اوست.

قصه‌های او نقدِ حال ماست. خوانندهٔ داستان‌های مثنوی با سیر در قصه‌های مثنوی به کشف گهرهای نهانی و حقایق معنوی دست می‌یابد که مهم‌ترین سرمایهٔ معنوی او خواهد بود. سخنان او چراغِ راهٔ انسان‌ها در قرون مختلف است. او تجربیات خاص خود را به انسان‌ها عرضه داشته و دیگران را در آن سهیم کرده است.

در اینجا بایسته است که از مساعدت مدیر محترم مؤسسهٔ انتشارات نگاه، جناب آقای علی‌رضا رئیس‌دانشی و همت بلند او در نشر آثار گران‌سنگ و فرهنگ ایرانی - اسلامی تقدیر و تشکر کنم.

همچنین شایسته است از راهنمایی‌های دوست دیرینه‌ام دکتر جواد رسولی به نیکی یاد کنم.

مقدمه

پس فسانه عشق تو خواندم به جان تو مرا، که افسانه گشته ستم، بخوان

(۱۸۹۷/۵)

مثنوی گزارش افسانه انسانی است دورمانده از وطن خویش و گرفتار غم غربت و اسیر تعلقات مادی که تلاش می کند دنیای خویش را با عشق و محبت گرم کند و با کسب فضائل اخلاقی و ارزش های معنوی، زندگی در غربت را با ارزش کند و به شوق دیدار یار و وصال دوست، سازنی را در پرده فراق و وصال بنوازد.

در مثنوی سخن از سه چهره است: انسان، خدا و دیگری. حکایت مثنوی، حکایت عشق انسان به خداست و لطف و رحمت بیکران خدا نسبت به انسان. انسان عاشقی است که از معشوق دور افتاده ولی معشوق در همه حال با اوست و مراقب و همدم او. البته معشوق ازلی گاهی جلوه می نماید و گاهی چهره نهان می کند و انسان را گرفتار خوف و رجا، قبض و بسط، و هیبت و انس می گرداند و انسان در این فراز و فرودها، دیگری را می یابد و عشق خود را نثار او می سازد و با او همدمی و همدلی می کند؛ و وقتی چشم می گشاید و درست می بیند، مشاهده می کند که دیگری چیزی جز جلوه خدا نیست. با حضور دیگری غم غربت کاهش می یابد و گاهی تسکین، اما این تسکین و آرامش پایدار نیست و آتش اشتیاق همچنان در دل عاشق شلعه ور است. این آتش درونی، ققنوس وار همه وجود عاشق را می سوزاند و از خاکستر وجود او ققنوسی دیگر پدید می آید و عاشق تولدی دوباره می یابد.

حال که جان عاشق در این آتش، زایش و رویشی دیگر یافته است، چشم و گوشش دیگر شده است؛ او دهانی می خواهد به پهنای فلک تا این تجربه را به دیگران بگوید: هم از غم فراق شکایت کند و هم ساز وصال را بنوازد. چنین است که انسان عاشق حکایت عشق خویش را با همه وجود بیان می کند تا دیگری را در این تجربه بی نظیر شریک گرداند و از این روست که "دیگری" در کنار عاشق و معشوق - انسان و خدا - حضور می یابد و مخاطب حکایت عاشقانه قرار می گیرد.

مثنوی گزارشی است از نقد حال ما. این ما کیست؟ مولانا و انسان دیروز و امروز. مولانا افسانه عشق دیگرانی را که قبل از او زیسته‌اند با جان و دل خوانده است و آن را با زبان عشق و معرفت برای ما بازگو می‌کند؛ و انسان دیروز و امروز را به مهمانی عامی فرامی‌خواند که طعام آن عشق و معنویت و صفاست و از مهمانان می‌خواهد که با تناول این غذاهای معنوی، عقل و جانشان را سیر کنند و افسانه عشق مولانا را که شهرتی درازدامن یافته است بخوانند و از این تجربه بهره‌مند شوند.

عشق مولانا به قصه و داستان از اینجا ناشی می‌شود؛ و او علت توجه خود به "حکایت" را چنین بیان می‌کند:

ما، چه خود را در سخن آغشته‌ایم؟ کز حکایت ما حکایت گشته‌ایم

(۱۱۴۷/۳)

چرا من خودم را به این سخنان سرگرم کرده‌ام و چرا حکایت دیگران را بازگو می‌کنم؟ من داستان‌های دیگران را عاشقانه خوانده‌ام و آن را عاشقانه روایت می‌کنم و با ذکر حکایت و قصه آنان، زندگی من نیز به حکایت عاشقانه دیگری تبدیل شده است و من در عشق حق مستغرق و فانی گشتم. پس دیگر کار من از حکایت و افسانه گذشته است، آنچه می‌گویم افسانه‌پردازی نیست، بلکه برای انسان‌های خردمند و باتجربه، وصف حال انسانی است که به حضور یار باوفای خویش رسیده است.

این حکایت نیست پیش مرد کار وصف حالست و حضور یار غار

(۱۱۴۹/۳)

مولانا خود اشراف دارد که مثنوی او دلبری است که در جمال و کمال بی‌همتاست، اما این دلبر در حقیقت نردبانی است که انسان را به کمال روحی و معنوی برساند، نه اینکه آن را ستایش کنند و زینت آن را به گردن آویزان کنند و از عظمت آن سخن بگویند. مولانا می‌گوید: «مثنوی را جهت آن نگفته‌ام که حمایل کنند و تکرار کنند، بلکه تا زیر پا نهند و بالای آسمان روند؛ که مثنوی نردبان حقایق است.» (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۱۶۲)

آنچه در مثنوی به‌گونه‌های مختلف تکرار و تأکید می‌شود، حرکت و کوشش و پویایی است. انسان باید در حرکتی تعالی‌بخش به سوی خیر و نیکی و سعادت گام بردارد و از شر و بدی و شقاوت دست بکشد. دعوت مکرر مولانا به دست‌یافتن به حقایق معنوی و اخلاق انسانی، به مثنوی او رنگ و بوی دیگری بخشیده است؛ به خصوص که در جهان امروز سخن گفتن از معنویت یک ضرورت است.

انسان امروز از طرفی گرفتار مادی‌گرایی و مصرف‌گرایی افراطی است و از طرفی اسیر تنهایی و بی‌کسی است؛ و داستان مثنوی برای انسان امروز راه‌حل‌های بی‌نظیری دارد: "عشق به دیگری" در همه داستان‌های مثنوی جاری است. داستان نو شدن و زایش دوباره در هر داستانی دیده می‌شود؛

داستان دوست داشتن و عشق ورزیدن؛ عشقی فراتر از جسم و لذات ناپایدار آن؛ عشق و محبتی عمیق و آرامشی پایدار. توجه به دیگری و خدمت به انسان‌های دیگر راه نجات انسان است؛ انسانی که در زنجیر جهل و حصار تعصب در حال له شدن و نابودی است در پرتو مثنوی نوری دیگر می‌یابد. آفتاب شمس امیدی دیگر می‌پراکند که انسان بهمانیم و انسانی زندگی کنیم. در عصر بن‌بست‌های معرفتی و ناامیدی‌های اجتماعی از امید گفتن چه سخت است، اما چه شیرین و دلربا و آرامش‌بخش.

پس می‌توان دوباره آغاز کرد و نوشدن دائمی را تجربه کرد؛ حال که دنیا هر لحظه و هر ساعت نو می‌شود، چرا ما از نو شدن غفلت کنیم؟ ما برای نو شدن شایسته‌تریم، مایی که می‌توانیم سرنوشت خویش را از سر بنویسیم و آن را آن‌گونه که می‌خواهیم رقم بزنیم.

اهمیت مولانا و مثنوی او

درباره جایگاه مولانا و ارزش و ماندگاری مثنوی فراوان سخن گفته شده، اما در اینجا به اختصار در این باره سخن می‌گوییم و نظرات چند تن از مولاناپژوهان معاصر را بیان می‌کنیم. دوست‌داران تصوف و معنویت عصر جدید و مذهبیون عارف مسلک، جملگی مولانا را یکی از بزرگ‌ترین معلمان معنوی جهان می‌دانند و او را به دیده تکریم می‌نگرند. مولانا به لطف اشعارش بیش از هفتصد سال است که در قلب خوانندگان شعر پارسی در سراسر جهان زنده و جاودانه مانده است. پس از وفات وی، دیری نپایید که ابهام افسانه‌وار، جزئیات واقعی زندگی او را در خود فروبرد و سنت تذکره‌نویسی، او را از انسانی استثنایی به شخصی اسطوره‌ای و حتی کهن‌الگویی مبدل ساخت. (لویس، ۱۳۸۳: ۵ و ۱)

«وی مردی است از طراز بلندترین قله‌های معنویت بشری و ستون‌های استوار معارف انسانی که دست‌کم در عرصه تمدن وسیع اسلامی و در قلمرو معارف این فرهنگ، کسی به عظمت او نیامده است و در یک چشم‌انداز وسیع‌تر می‌توان او را در شمار چند متفکر بزرگ تاریخ بشر به حساب آورد.» (مولانا، ۱۳۸۷، مقدمه شفيعی کدکنی: ۱۱)

از نظر سیرت و اخلاق، مولانا ستوده اهل حقیقت و سرآمد انبای روزگار بود. تربیت اصلی او، که در محیط پاک مذهبی و عرفانی با مراقبت پدری بزرگ‌منش دست داد، بنیاد محکمی بود که مولانا پایه اخلاق خود را بر آن استوار گردانید و بعد از آن قدم در جاده سلوک نهاد و در آخر کار عشق بنیادسوز شمس آتش در کارگاه هستی او زد و او را با همه ملل و مذاهب به آشتی و صلح واداشت و به او بردباری و صبری عظیم بخشید. (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۱۴۱-۱۴۲)

مولانا شخصیتی استثنایی در جهان عرفان و تصوف اسلامی است. شوریده حالی بی مانند، سماع گری سترگ و چرخنده ای شوراآفرین، دست گیری توانا و پیری داناست. تأثیری که وی در زمان خود و پس از آن برجای گذاشت، چنان ژرف و گسترده است که روایح جان بخش آثار او و نفّس گرم و پرشور او هنوز هم از پس قرن ها، اسباب آرامش ذهن و قلب و روح سالکان و عارفانی است که جویای حق و حقیقت اند. (محمّدی، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۲)

«در میان شاعران بزرگ ما، آنکه شعرش از یک "من برتر و متعالی تر" سرچشمه می گیرد، جلال الدین مولوی است. آفاق عاطفی او به گستردگی ازل و ابد و اقالیم اندیشه او به فراخای وجود است... "من" او حاصل یک جهان بینی روشن و پوینده نسبت به هستی و جلوه های آن است. به همین دلیل، "تنوع در عین وحدت" را در سراسر جلوه های شعر او می توان دید.» (مولانا، ۱۳۸۷، مقدمه شفیع کدکنی: ۴۶)

درحقیقت مولوی پس از رویارویی با شمس تبریزی مولوی شد. شمس وقتی با مولوی برخورد کرد، چنین تشخیص داد که با کوه آتشفشانی روبه رو شده که دهانه آن بسته است. او عشق را به مولوی هدیه کرد. با عشق آتشفشان وجود مولوی سر باز کرد و همه تعلقات او را از بین برد. شمس مولوی را به یک قمار دعوت کرد؛ قماری که در آن امید پیروز شدن نبود. مولوی با کمال میل این قمار را پذیرفت و پا در آن نهاد و از قضا پیروز از آن بیرون آمد. مولوی انسانی خوش اقبال و بخت یار بود که با شمس دیدار کرد. (سروش، ۱۳۷۹: ۸ و ۱۰۵)

مولانا مانند چراغی آماده بود که برای افروختن فقط شعله ای لازم داشت. شمس همان شعله بود. او وقتی چراغ مولانا را برافروخت، پرتو درخشانش حتی شمس را با اشعه خود پوشاند و شمس نیز به پروانه آن نور بدل شد. به عبارت دیگر، شمس برای مولانا به منزله آینه ای بود که در آن آینه، مولانا حقیقت گسترده بر پهنه عالم هستی را و خود را می نگریست و او سرانجام عاشق جهان و عاشق خود شد. (گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۱۶۵)

ملاقات با شمس بارقه ای جادوگونه بود که زندگی فقیه و مدرس بزرگ عصر را، در قونیه، به نحو معجزه آسایی دگرگونه کرد. از آن پس زندگی مولانا رنگی دیگر گرفت و یک واعظ منبر و یک زاهد کشور را به یک درویش شاعر و یک عاشق شیدا تبدیل کرد. (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۱۱ و ۱۱۴)

محصول این ملاقات باشکوه سه اثر برجسته مولانا است: (۱) دیوان شمس؛ (۲) فیه ما فیه؛ (۳)

مثنوی

بعد از غیبت شمس، مولانا بنای تربیت و ارشاد را در بنیادی نو و اساسی جدید نهاد و به وسیله بیت و غزل و سماع، شاگردان و مریدان را با اصول انسانیت آشنا ساخت. درحقیقت انقلاب روحی او چنان انوار معانی و حقایقی را در دل او نمایان ساخت که تا پایان عمر با همان نور به تربیت

انسان‌ها پرداخت و با کوله‌باری از عشق و معنویت برای تعالی انسان‌ها تلاش کرد و آنان را به آزادگی و اخلاص و پاکی رهنمون ساخت.

مثنوی معنوی او بزرگ‌ترین حماسه روحانی بشریت است که خداوند برای جاودانه کردن فرهنگ ایرانی آن را به زبان پارسی هدیه کرده است. همچنین مثنوی به لحاظ صورت و فرم نیز قوی‌ترین اثر زبان فارسی است. وقتی از درون این منظومه بنگرید، ضعیف‌ترین و ناهنجارترین ابیات مثنوی هماهنگ‌ترین سخنانی است که می‌توان در زبان فارسی جست‌وجو کرد. همه جا زیبایی است و همه جا صورت‌ها در کمال جمال‌اند، با این تفاوت که ما می‌توانیم بگوییم که گاه از بعضی ابیات یا پاره‌ها به دلایل خاصی که به نیازهای روحی ما وابسته است لذت بیشتری می‌بریم و آن بخش‌ها جمال خود را به ما بیشتر می‌نمایانند. مثنوی ساختاری پیچیده و سیال دارد. بوطیقای روایت و قصه در آن پیوسته شکل عوض می‌کند. (مولانا، ۱۳۸۷، با مقدمه شفیع کدکنی: ۳۸ - ۳۹)

«سیر در مثنوی معنوی برای خواننده عادی عصر ما همچون یک راه‌پیمایی در دشت‌های خرم اما ناهموار است که خط سیر آن گه‌گاه از میان تپه‌های ابرآلود یا دره‌های آفتابی می‌گذرد، و هرچه در سراسر راه چشمه از منظره‌های تازه و جلوه‌های بدیع لذت می‌برد، باز طول راه‌پیمایی برایش خستگی‌آور به نظر می‌رسد و باین حال آن تمتع روحانی که از تنوع مناظر و تبدل صحنه‌های بین راه می‌برد، این خستگی وی را، حتی بیش از حد انتظار، جبران می‌کند؛ اما خواننده‌ای، که انگیزه‌های درونی هم در این راه‌پیمایی دارد، آن را صعود جسورانه‌ای به قله‌های رفیع آن سوی دشت می‌یابد. در مسیر این صعود جسارت‌آمیز، کوه‌ها را غرق نور، صخره‌ها را غرق شعله و آبشارها را غرق در حیات می‌بیند.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۲۶۴)

به تعبیر خود مولانا، مثنوی صیقل ارواح و گنجینه اسرار است و آنچه در آن نمود یافته فرمان حق و الهام خداوند است و همه معنویت است و معرفت. می‌توان مثنوی را خدای‌نامه یا الهیات شهودی نامید، چون که در همه کلمات آن خدا تجلی کرده است و حضور خدا در همه جملات آن احساس می‌شود. مثنوی کتاب عشق و ایمان و معرفت و دریای لایتنه‌های است از باورهای ملکوتی و عرفانی. این اثر پیام‌آور ابدی عشق انسان به خداست و گزارشی است از سفر روحانی انسان به سوی حق و حقیقت. (مسعودی‌فرد، ۱۳۸۲: ۱۰)

«هنوز مثنوی شریف به پایان نرسیده بود که تأثیر آن در محیط قونیه آشکار شد. در کنار خیل عاشقان این اثر، که از حلقه یاران مولانا آغاز می‌شد و به دیگرانی در همان حوالی می‌رسید، دسته‌ای نیز به دشمنی با آن برخاستند. همین دشمنی‌ها نیز خود نشانه‌ای از تأثیر این کتاب است در محیط فرهنگی و عرفانی عصر... مثنوی از همان روزگار سرایش، در محیط فرهنگی عصر، حضور خود را اعلام کرد و مانند صخره بزرگی که آن را از آسمان در وسط اقیانوسی رها کنند، هم چنان

امواجش روی در ساحل اقیانوس دارند و روزه‌به‌روز بر دامنه این امواج افزوده می‌شود.» (مولانا، ۱۳۸۷، مقدمه شفیع کدکنی: ۱۳۶-۱۳۷)

اهمیت قصه و داستان در مثنوی

ای برادر، قصه چون پیمانه‌ای است
دانه معنی بگيرد مرد عقل

معنی اندر وی مثال دانه‌ای است
ننگرد پیمانه را گر گشت نقل

(۳۶۲۲-۳/۲)

با وجودی که مولانا بارها قصه و حکایت را مانند پیمانه‌ای معرفی می‌کند که معانی و حقایق مانند دانه داخل آن قرار دارد و انسان عاقل باید به جای توجه به پیمانه و ظاهر، به معنی و باطن داستان توجه کند و با این تأکید چنین به نظر می‌رسد که مولانا به ظاهر این پیمانه بی‌اعتناست، اما در جای جای مثنوی مولانا توانایی خویش را در سرودن قصه و توجه به ساختار و ظاهر حکایت نشان داده است. نکته مهم این است که با همه اهمیت باطن و سر قصه نباید از ظاهر و ساختار قصه غفلت کرد.

«در هر حال، برخلاف معنی رمزی که مثنوی را یک حماسه روحانی می‌کند، قالب و صورت ظاهری مثنوی از آن یک منظومه تعلیمی می‌سازد که در آن مسائل مربوط به شریعت و حقیقت از نظرگاه اهل طریقت مطرح می‌شود و مشتمل بر خطاب‌های مع‌الواسطه یا بلاواسطه‌ای است که تخیل‌انگیز و غالباً اقناعی است و بیشتر بر حجت‌های قیاسی تکیه دارد. محتوای اندیشه هم در آن از قرآن و حدیث و حکم و امثال و قصص و حکایات قالب می‌گیرد و با این مواد، گوینده می‌کوشد تا سالک طالب را برای جست‌وجوی حقیقت به شوق آرد و او را جهت تزکیه و نیل به مقام معرفت که هدف سلوک روحانی عارف صوفی است آماده نماید.» (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۲۲)

محتوای تعلیمی کلام مولانا با شیوه قیاسات تمثیلی برای اقناع مخاطب و در سطح فهم و درک او بیان می‌شود؛ و سبک بیان او در مثنوی، ترکیبی از خطابه و قیاسات خطابی اهل تعلیم با شیوه‌های بلاغت منبری است. این شیوه کلام که جد و هزل را به هم می‌پیوندد و بین سطح نازل ادراک طبقات عامه با اوج متعالی ادراک خواص اهل معرفت نوعی تعادل برقرار می‌سازد، به سبب تنوعی که هم در محتوای فکر و گفتار و هم در طرز بیان و ادای آن هست و گوینده را به اقتضای حال مستمع به تقریر حجت‌های تمثیلی و ایراد قصص و امثال وامی‌دارد و معانی تازه را برای او تداعی می‌کند تا هدف تعلیمی خویش را دنبال کند. (همان: ۱۲۳)

نک منم ینبوع آن آب حیات تار هانم عاشقان را از ممات

(۳/ ۴۲۸۹)

آنچه یک "فکر" را در تاریخ اندیشه بشری اعتبار می‌دهد موضوع فکر نیست، بلکه قاب و قالبی است که اندیشه در ذهن ما به خود می‌گیرد و نوعی روشنایی و افقی از دید در برابر چشم ما و دیگران می‌گشاید. اندیشه راستین اندیشه‌ای است که وقتی عرضه شود، بخشی از مخاطبان خود را دگرگون کند و در برابر چشم ایشان دریچه‌ای تازه بگشاید. از این لحاظ مولانا صاحب اندیشه است. او در مثنوی نمونه‌هایی از اندیشه عرضه می‌کند که وقتی خواننده با آن اندیشه‌ها روبه‌رو می‌شود نگاهی به جهان و قلمرو هستی دگرگون می‌گردد. دربارهٔ ازل، ابد، جهان، انسان، مرگ، زندگی، زیبایی، عشق و خدا، مولانا صاحب اندیشه است؛ اندیشه‌هایی که بشریت در همهٔ احوال به آنها نیاز دارد. (مولانا، ۱۳۸۷، مقدمه شفيعی کدکنی: ۶۹ تا ۷۰)

البته هدف او صرفاً انتقال اندیشه‌های تازه و یا اقناع مخاطب نیست، بلکه او همدلی مخاطب را طلب می‌کند و سپس همراهی او را در سیر و سلوک و حرکت به سوی معنویت و کمال و تعالی می‌جوید. او با نبض مخاطب خویش فراز و فرود سخن خود را تنظیم می‌کند و با تلاش مستمر مخاطب‌های آشنا را با خود همراه می‌سازد و با قصه و تمثیل عقل و جان آنان را می‌رباید و شوق پرواز را در آنان زنده می‌سازد.

«یکی از کارکردهای روایت این است که خواننده را تحت سیطره خود درمی‌آورد و به او احساس همدلی، هویت و نقش‌پذیری می‌دهد. راوی، از طریق ایجاد یک موقعیت، میان خواننده و شخصیت‌های خاصی پیوند عاطفی و همدلی برقرار می‌کند. داستان موقعیت خواننده را هدایت می‌کند و این موقعیت موجب همدلی و همدردی خواننده و شخصیت می‌شود.» (بامشکی، ۲۰: ۱۳۹۳)

کارکرد دیگر قصه، درمانگری است. "قصه درمانی" امروز یکی از روش‌های درمانی است. عارفان در گذشته با کمک قصه و حکایت به شناخت درد و سپس درمانگری می‌پرداختند و با ذکر داستان‌های مشابه داستان بیماران، تلاش می‌کردند که درد آنان را تسکین دهند و برای کاهش آلام آنان بکوشند.

مولانا به این کارکرد قصه آگاهی و اشراف دارد و قصه درمانی یکی از روش‌های مورد توجه اوست. سر قصه که هدف اصلی مولانا از بیان قصه است، اهداف تعلیمی و تربیتی فراوانی دارد که از آن جمله است تشخیص درد و بیماری مخاطب و تلاش برای درمان غیرمستقیم او. قصه گفتن موجب می‌شود که شخص بیمار دردهای نهان خویش را بیان کند و با بیان قصه، درد تسکین بیابد و یا فراموش شود. از طرفی پزشک و راهنما می‌تواند درد را تشخیص دهد و بیماری‌های روحی را

شناسایی کند و با بیان قصه و تمثیل به مداوای بیمار پردازد. این نقشی آخر مهم‌ترین کاری است که مولانا در سراسر قصه‌های مثنوی به آن توجه دارد و از اهمیت والایی برخوردار است.

آنچه مثنوی را نردبان آسمان می‌کند و از این عظیم‌ترین اثر عرفان انسانی، که در تمام قرون ظاهراً هیچ نظیری ندارد، وسیله‌ای برای عروج اندیشه به معراج حقایق می‌سازد، سرّ قصه‌هاست و با تأمل در سرّ قصه‌هاست که می‌توان به لطایف اسرار مثنوی راه یافت و مثنوی را نردبان آسمان و وسیله عروج به آفاق عرفان تلقی کرد. (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۱۳-۱۴)

پس نباید حکایت و قصه را در مثنوی وسیله سرگرمی شمرد، بلکه آن را باید تعبیر گزارش سلوک تلقی کرد و با تدقیق در آن به جوهر عرفان مثنوی که همان اشتیاق و سلوک روحانی است راه پیدا کرد. از طرفی او با بیان زیبای قصه، ادعای خویش را برای مخاطب قابل کشف و رؤیت می‌سازد و دقایق و اسرار سلوک را به شکل عملی و کاربردی برای مخاطب تقریر می‌کند. (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۲۶۱)

وی در ارکان اغلب داستان‌ها، به نحوی که آنها را با مقاصد عرفانی، تربیتی، اخلاقی، دینی و علمی او متناسب سازد، تصرف کرده و در کیفیت، موضوع، زمان، مکان و قهرمانان آن تغییرات بزرگی به وجود آورده است. مولانا گاه موضوع داستان را به کلی دگرگون می‌کند و از جویباری کوچک و آرام، اقیانوسی بیکران و عمیق و متلاطم پدید می‌آورد که بسی گوهرهای گرانبها و اسرار بی‌پایان در خود نهفته است. او در بسیاری داستان‌ها، مقاصد تربیتی، علمی، عرفانی و دینی سودمند و مهمی را عرضه می‌کند. پس هدف او قصه‌گویی نیست، بلکه قصه پایگاه معانی و اندیشه‌های بلند اوست. (وزین پور، ۱۳۶۸: ۳۸ تا ۴۸)

بدین گونه، قصه‌ها و تمثیلات مثنوی مقدمه واقعی شناخت دنیای نی‌نامه و راه ورود به اقلیم ناشناخته آن است؛ و جوینده‌ای که از این راه کوتاه به دنیای مثنوی راه می‌یابد بیش از تمام آنچه از تفسیرهای لفظی و یا تقریرهای تاریخی حاصل می‌آید در باب شناخت اجمالی مثنوی نکته‌های تازه کشف خواهد کرد. دریای اسرار که در سراسر مثنوی موج می‌زند در قایق قصه و تمثیل در دسترس مخاطب قرار می‌گیرد؛ و قایق قصه و تمثیل وسیله کشف اسرار و تجربه سلوک برای سالک طریقت است. (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۹-۱۳)

دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب ارزشمند بحر در کوزه به نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی و طبقه‌بندی قصه‌ها پرداخته است و در فصول مختلف قصه‌ها را تحلیل کرده است. فصول اصلی این کتاب، که نمایانگر طبقه‌بندی قصه‌ها نیز هست، عبارت است از: داستان‌های انبیا، صحابه و مشایخ در قصه‌ها، حکایات امثال، تمثیلات، سؤال و جواب و زبان حال، قصه‌های

تمثیلی، داستان‌های امثال، داستان‌هایی از تفسیرها، قصه‌های نوادر، لطیفه‌ها و طنزها، هزل یا تعلیم، و قصه و نقدِ حال.

ایشان در فصل آخر "قصه و نقدِ حال" که در حکم نتیجه‌گیری کتاب است می‌گوید: «به هر حال، قصه‌های طولانی در مثنوی از هر دستی هست و طبقات مختلف جامعه از خلیفه و امیر و توانگر و فقیر و قاضی و فقیه و سلطان و دلقک در طی آنها تصویر می‌شوند و در تعدادی از آنها جدّ و هزل هم به هم می‌آمیزد و کلام را تنوعی احیاناً بیمارگونه می‌دهد؛ اما در تمام این قصه‌ها هم مثل سایر موارد، گوینده بیشتر به رمز معنی و آنچه خود وی سرّ قصه می‌خواند نظر دارد؛ و این نکته‌ای است که مولانا در ضمن خود قصه و گاه در موضعی دیگر که به مناسبتی به آن قصه اشارت دارد به آن توجه می‌دهد.» (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۴۱۹)

خلاصه سخن اینکه قصه نقدِ حال ماست و گوینده ورای ظاهر داستان همه جا به سرّ قصه هم نظر دارد و آنچه اهمیت دارد سرّ قصه است. بدین سان قصه حکم آینه‌ای را پیدا می‌کند که هرچند از آنچه واقعی است جز صورتی کوچک و محدود عرضه نمی‌دارد، اما تخیل مخاطب را به پویه و هیجان می‌اندازد و او را از عالم نقش و ظاهر به ورای عین و باطن هدایت می‌کند. البته ذکر تمثیلات و قصه‌ها همواره ناظر به معانی باریک عرفانی و اخلاقی است و به همین دلیل مولانا غالباً در ساخت و شکل قصه به اقتضای احوال تصرف می‌کند. قصه نردبانی است که جز به کمک آن نمی‌توان به اوج حقایق مثنوی راه یافت. و همین لطیفه باریک و مخفی است که مولانا از آن به سرّ قصه تعبیر می‌کند. (همان: ۴۲۰-۴۶۵)

درباره کتاب حاضر

تا به امروز درباره قصه و روایت در مثنوی پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است و حکایات مثنوی از جنبه‌های مختلفی تحلیل شده است. ما در این کتاب تلاش کرده‌ایم همه داستان‌های مثنوی را به نشر روان برگردانیم.

با وجودی که در نیم قرن اخیر توجه به مسائل معنوی و عرفانی در سطح جهان گسترش یافته است و بالطبع مولانا و مثنوی او جایگاه ویژه‌ای به دست آورده‌اند اما مثنوی به دلیل حجم گسترده‌اش - حدود ۲۵۵۰۰ بیت - و زبان شعری قرن هفتم، گاهی برای خوانندگان نسل امروز ناآشنا جلوه می‌کند؛ همچنین پراکندگی داستان‌هایش و موضوعات متنوع عرفانی‌اش برای بعضی از علاقه‌مندان، دیریاب به نظر می‌رسد؛ پس برگردان مثنوی برای چنین علاقه‌مندانی یک ضرورت

اجتناب ناپذیر است. گرچه زبان نثر همه ظرافت‌ها و هنرهای مثنوی را بازتاب نمی‌دهد اما می‌تواند عطش خوانندگان را برطرف سازد و به نیازهای روحی و معنوی آنان پاسخ دهد.

شیوه ارتجالی سرودن مثنوی در حضور مخاطب و تراوش‌های ذهنی بی‌نظیر مولانا و جهش‌های فکری او، که به شکل آزادانه‌ای بیان می‌شود، و روش داستان‌سرایی او که در درون قصه و حکایت، تمثیل دیگری بیان می‌کند یا به حکایت دیگری اشاره می‌نماید یا به داستان‌های قبلی ارجاع می‌دهد، گاهی پیوند داستانی را از بین می‌برد و ساختار داستان را به هم می‌ریزد، و این تنوع طلبی و جوشش‌های بی‌مانند برای خواننده ناشکیبای امروز قدری دل‌آزار جلوه می‌کند. در اثر حاضر کوشیده‌ایم که ساختار داستان‌های اصلی را به صورت منسجم و یک‌پارچه بیان کنیم و تمثیل‌ها و حکایات فرعی را در پایان داستان اصلی ذکر کنیم تا ساختار روایت بهتر و منسجم‌تر رخ نماید.

البته، همچنان‌که اشاره شد، توجه به سر و باطن قصه برای مولانا بسیار اهمیت دارد و نمی‌توان در ذکر داستان به نثر، از آن اسرار باطنی غفلت کرد و از سر قصه چشم پوشید. مولانا این اسرار را به زبان‌های مختلف در جاهای مختلف قصه ذکر کرده است. تلاش نویسنده این سطور آن بوده که اسرار مهم قصه را گاهی در آغاز و زمانی در پایان و گاهی به ضرورت در وسط داستان بیان کند؛ چون غفلت از آن به درک هدف مولانا از سرودن مثنوی آسیب جدی می‌رساند.

نکته مهم دیگر اینکه مولانا در بسیاری از موارد داستان را در ضمن گفت‌وگوی میان شخصیت‌های داستانی گسترش می‌دهد و گاهی، به شیوه محاورات افلاطونی، ابعاد مختلف یک موضوع و گاهی جنبه‌های متضاد یک مسئله را در ضمن گفت‌وگو طرح می‌کند؛ بی‌توجهی به این گفت‌وگوها غفلت از اهداف قصه‌سرایی مولانا است؛ فلذا به ناچار این گفت‌وگوها را به اختصار بیان کرده‌ایم تا هم در حوصله خواننده بگنجد و هم به هدف مولانا آسیب نرسد.

بعضی داستان‌های مثنوی با اغراق همراه است؛ او به شکل مبالغه‌آمیزی از معجزات انبیا و کرامات اولیا سخن می‌گوید. این نوع اندیشه‌ها ممکن است برای خواننده امروزی چندان باورپذیر نباشد. گاهی مولانا نیز به این مبالغه‌های داستانی باور ندارد اما او این داستان‌ها را برای بیان اندیشه‌های ناب و اهداف متعالی خویش به خدمت گرفته است. خودش تأکید می‌کند که مهم اهداف قصه و تأثیرات مثبت آن داستان است نه منطقی بودن اجزای داستان و یا باورپذیر بودن محتوای قصه.

داستان‌های هزلی مثنوی نیز همین توجیه و تبیین را دارند. مولانا با توجه به وضعیت عصر خویش و مخاطب‌های خاص، گاهی از این داستان‌های هزلی با ذکر جزئیات و با نام بردن از اندام‌های پنهانی بدن و ذکر کلمات مستهجن سخن می‌گوید که قدری غریب و نامناسب و خلاف

انتظار است؛ اما مهم این است که او از هر وسیله‌ای بهره می‌برد تا خواننده را با خود همراه سازد و به اهداف متعالی خود رهنمون کند و در این موارد نیز یادآوری می‌کند که توجه به درون قصه و سَر آن اهمیت دارد. با این حال در کتاب حاضر به سبب محدودیت‌ها و ارزش‌های حاکم اخلاقی بر جامعه امروز، از نقل شش داستان بلند و شش داستان کوتاه تمثیلی هزل‌آمیز صرف نظر شد.

مولانا می‌خواهد به هر وسیله‌ای ما را به درون خودمان بکشانند تا با کشف اسرار درونی بتوانیم با درون خویش آشتی کنیم و با نقب زدن به درون، گوهرهای معنوی را بیابیم و به ارزش‌های انسانی خود پی ببریم و در جهت رشد و تعالی با آرامش گام برداریم.

داستان‌های شش دفتر مثنوی را به ترتیب بیان کرده‌ایم و در بیان متن داستان از هرگونه ارجاع به منابع پرهیز کرده‌ایم تا روال روایت‌پردازی حفظ شود. اساس کارمان شرح جامع مثنوی معنوی استاد کریم زمانی بوده است. همچنان‌که از نام کتاب هم پیداست، استاد کریم زمانی تلاش کرده‌اند، در شرح فاخر و ارزشمند خویش، به همه شرح‌های قبلی مراجعه کنند و گزیده‌ای از بهترین آنها را در این شرح ذکر کنند و تقریباً مطالعه این اثر خواننده را از مطالعه شروح دیگر تا حدود زیادی بی‌نیاز می‌کند. در نگارش کتاب حاضر، گاهی شرح دکتر محمد استعلامی نیز راهگشای معنای بعضی ابیات بوده است.

مولانا در دفتر ششم می‌فرماید:

مثنوی را چابک و دلخواه کن ماجر را موجز و کوتاه کن

گرچه اطناب اساس داستان‌سرایی است و این ویژگی ارزش هنری مثنوی را چند برابر کرده است، اما، در اطناب‌های مَثَل، مولانا به خودش هشدار می‌دهد که به چابکی مثنوی بیشتر توجه کند و اطناب‌ها مَثَل را دور کند تا مثنوی دلخواه مخاطبان قرار بگیرد و اصل ماجرا را به آنان منتقل کند؛ اما این تلاش قدری سخت و غیرممکن بوده است. ماجرای مقدمه اثر پیش رو نیز چنین سرنوشتی پیدا کرد؛ هرچه کوشیدیم که به اختصار بیان کنیم ممکن نشد. امید است که خوانندگان با صبوری و بردباری و با لطف و محبت به این نکات توجه نمایند و از چشمه معانی و اسرار معنوی این قصه‌ها برخوردار شوند.